



## بسم الله الرحمن الرحيم

عرض کردیم که عوضین در بیع چهار صورت دارند؛ گاهی هردو کالا هستند و گاهی هردو نقدین هستند و گاهی ثمن نقد و مثن کالا است و گاهی مثن نقد و ثمن کالا است در جلسات قبل گفتیم آقای خوئی قائلند که بیع فقط اختصاص به صورتی دارد که ثمن از نقود و مثن متاع و کالا باشد و غیر از این مورد (صورتی که عوضین هردو کالا باشند و یا هردو نقدین باشند و یا مثن نقد و ثمن کالا باشد) بیع نمی باشند و احکام بیع نیز بر آنها مترتب نمی شود لذا باید صحت آنها را با أدله دیگری ثابت کنیم.

بعد ایشان فرمودند که در معاملات اصل اولیه فساد می باشد زیرا هر معامله ای نقل و انتقال و تملیک و تملک جدید و آثار جدیدی را بوجود می آورد لذا هرکجا که در صحت معامله ای شک کنیم آثار سابق و عدم تحقق آثار جدید را استصحاب می کنیم منتهی ما در اینجا دلیل اجتهادی داریم که صحت معاملات سه گانه مذکور را اقتضاء می کند. یکی آیه ۲۹ از سوره نساء است: «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارةً عن تراضٍ منکم» که اقسام سه گانه مذکور نیز تجارةً عن تراضٍ هستند و معامله می باشند منتهی آثار بیع بر آنها مترتب نمی شود.

دلیل دیگر آیه اول از سوره مائده می باشد: «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» که خوب معاملات سه گانه مذکور نیز یک نوع عقد و قرارداد و پیمان هستند لذا لازم الوفاء می باشند إلا ما خرج بالدلیل بنابراین آقای خوئی صحت موارد سه گانه مذکور را با این دو آیه از قرآن که به عرضتان رسید درست می کنند اما همانطور که عرض کردیم حضرت امام (ره) معنای بیع را بسیار وسیع می دانند لذا ایشان هر چهار صورت مذکور را بیع می دانند و احکام و آثار بیع را بر آنها مترتب می کنند.

خوب و اما کلام دیروز در این بود که مرحوم ایروانی و حاج آقا رضای همدانی فرمودند که در بیع معتبر که مبیع اصل و ثمن فرع و بدل از آن باشد زیرا ثمن و مبیع در عرض همدیگر نیستند بلکه مبیع از نظر اهمیت و موقعیت و ارزش بیشتر مورد توجه است لذا اصل می باشد. دیروز این مطلب را مورد بررسی قرار دادیم و گفتیم که حضرت امام (ره) آن را قبول نکردند و فرمودند: «الأمر الرابع: عدم تقوّم البیع بكون المبیع أصلاً و الثمن بدلاً» بلکه اگر عوضین از نظر اهمیت و ارزش و موقعیت مساوی و در عرض یکدیگر نیز باشند باز بیع صادق است، و بالاخره عرض کردیم که این دو بزرگوار (ایروانی و حاج آقارضا) که اینطور قائل شده اند دچار اشتباه مصداق شایع با مفهوم شده اند.

خوب دیروز بعضی از برادران عزیز فرمودند که آیا این ابیحات ثمره ای هم دارند؟ ما عرض می کنیم که بله قطعاً ثمره دارد و ثمره اش در آثار و احکام و شرائط بیع مشخص می شود زیرا بیع دارای احکام خاصی است مثلاً یکی از احکام آن خیار مجلس می باشد: «البیعان بالخیار مالم یفترقا فإذا افترقا وجب البیع» خوب حالا اگر ما تمامی صور چهارگانه مذکور را بیع بدانیم در تمامی آنها خیار مجلس وجود دارد ولی اگر مثل آقای خوئی فقط آن صورتی که ثمن نقد و مبیع متاع باشد را بیع بدانیم خیار مجلس فقط شامل همین صورت می شود. مثال دیگر اینکه خیار حیوان فقط در بیع آن هم برای مشتری ثابت است لذا اگر حیوان را باهم مصالحه کنند دیگر خیار حیوان که از آثار بیع است در صلح ثابت نمی باشد خلاصه اینکه ثمره ابیحات مطرح شده در آثار و احکام و شرائط بیع مشخص می شود.

حضرت امام (ره) در ادامه بحثشان به سراغ بایع و مشتری و تمییز آنها از یکدیگر رفتند و فرمودند که برای تمییز بایع از مشتری باید به عرف مراجعه کنیم، مثلاً در باب بیع گفته شده: «کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه» حالا برای اینکه این حکم بر بایع مترتب شود باید او را از مشتری تمییز بدهیم و اگر بخواهیم بایع را از مشتری تمییز بدهیم باید به عرف مراجعه کنیم که عرفاً کسی که متاع را در جایی متمرکز کرده و اشخاص دیگر برای

بحث دیگری که حضرت امام (ره) مطرح کرده اند این است که ایشان در بیع لازم می دانند که هم مبیع و هم ثمن هر دو مال باشند فلذا ایشان قائلند که بهترین تعاریف تعریف مصباح المنیر (البیع مبادلة مال بمال) می باشد اما آقای خوئی در مصباح الفقاهة فرموده اند که لازم نیست که عوضین هر دو مال باشند زیرا گاهی مبیع مال نیست مثل حشرات که مالیت ندارند ولی اگر برای شخصی لازم شود که حشره ای را از کسی بخرد یعنی قرض عقلائی در خرید آن حشره وجود داشته باشد و بیع هم بیع سفهی نباشد زیرا بیع سفهی باطل است در این صورت ولو اینکه عرفاً به آن حشره مال نمی گویند ولی بیعش صحیح است و اشکالی ندارد و حتی آقای خوئی می فرماید که قول مصباح المنیر برای ما حجت نیست ایشان در جلد ۲ مصباح الفقاهة ص ۲۳ در آخر بحثشان می فرمایند: « و أما ما ذكره صاحب المصباح المنیر من أن الأصل فی البیع مبادلة مال بمال لا یكون دلیلاً علی ذلك لعدم حجة قوله » .

خوب و اما یکی دیگر از بحثهای بسیار مهم که در بیع مطرح شده این است که آیا در بیع لازم است که بایع حتماً مالک باشد یا نه؟ و آیا مبیع حتماً باید مملوک بایع باشد یا نه؟ و آیا حصول ملکیت برای مشتری در بیع شرط است یا نه؟ عده ای قائلند که لازم نیست بایع حتماً مالک باشد زیرا در بسیاری از جاها بایع می فروشد در حالی که مالک نیست مثل بیع مال موقوفه توسط حاکم شرع که مالک آن نیست .

شهید ثانی در اول کتاب البیع شرح لمعه مواردی را ذکر کرده که بایع مالک مبیع نیست من جمله اینکه اگر کسی به اهل و عیالش نفقه ندهد در این صورت حاکم شرع اموال او را می فروشد و نفقه عیالش را می پردازد و یا اگر کسی مدیون باشد ولی دینش را پرداخت نمی کند حاکم شرع مال مدیون را می فروشد و دین طلبکار را پرداخت می کند خلاصه موارد بسیاری داریم که بایع مالک نیست ولی متصدی بیع می شود و بیع را انجام می دهد بنابراین در بیع لازم نیست که حتماً بایع مالک مبیع باشد یعنی در مفهوم بیع چنین چیزی اعتبار ندارد و حتی در مثل بیع فضولی که

خریدن آنها به سراغش می روند بایع می باشد و کسانی که برای خریدن متاع می آیند مشتری می باشند بنابراین اگر بایع و مشتری معلوم و مشخص باشند احکام مخصوص به هر کدام بر آنها مترتب می شود و إلا فلا ، خوب این تتمه بحث دیروز و پری روز بود که به عرضتان رسید تا اینکه مطلب کاملاً برای همه عزیزان روشن شود .

مطلب دیگر این است که همانطور که عرض کردیم در مصباح المنیر گفته شده: « البیع مبادلة مال بمال » حالا ما می خواهیم بدانیم که اولاً مال به چیزی می گویند؟ و ثانیاً فرق مال با ملک چیست؟ مال از ماده میل می باشد یعنی هر چیزی که در عرف مورد میل مردم است و مردم در عرضه و تقاضا برای آن ارزش و مالیت قائلند و حاضرند در برابرش پول بدهند اما ملک اصلاً به آن چیزی که داخل در ملک انسان شود می گویند که این ملک اسبابی نیز دارد؛ گاهی اسباب ملک حیازت است مثل اینکه انسان به دریا برود و ماهی بگیرد و یا به بیابان برود و چوب جمع کند . گاهی اسباب ملک همان معاملات و مبادلات و معاوضات هستند که انسان با انجام آنها مالک می شود . گاهی اسباب ملک اصلاً اختیاری نیستند مثل مالی که با فوت مورث به ورثه می رسد خلاصه ملک یعنی چیزی که به انسان منتقل شده و انسان آن را بدست آورده که در این صورت آثار مالکیت بر آن مترتب می شود .

خوب و اما نسبت بین ملک و مال عام و خاص من وجه می باشد زیرا گاهی یک چیزی مال هست ولی ملک نیست مثل مباحات و ثروتهای عمومی (ماهیان دریا و چوبهای بیابان) که در ملک هیچ کس نیستند و با حیازت داخل ملک افراد می شوند و از طرفی بعضی از چیزها ملک هستند ولی مال نیستند مثل یک حبه گندم که ملک هست ولی مال نیست زیرا عرف در مقابل یک حبه گندم مالی وضع نمی کند و ارزشی برایش قائل نیست پس در اینجا ماده افتراق از این جهت می باشد که ملک هستند ولی مال نیستند و ماده اجتماع هم که خوب معلوم است مثل عبا و کتاب که هم مال و هم ملک می باشند .

جلدی ص ۱۱ واقع شده نیز بر صحت این بیع دلالت دارد لذا ما باید بین اینها جمع کنیم .

خبر ۱۰ از باب ۷ از ابواب العتق این خبر است : « محمد بن علی بن الحسین فی الأمالی عن محمد بن موسی بن المتوکل عن علی بن الحسین السعد آبادی عن أحمد بن خالد عن أبی القاسم الکوئی عن حنان بن سدر عن أبیه ، قال : قلت لأبی جعفر الباقر (ع) : هل یجزی الولد والده؟ قال : لیس له جزاء إلا فی خصلتین : أن یکون الوالد مملوفاً فیشریه فیعتقه أو یکون علیه دین فیقضیه عنه . » از این روایت استفاده که خریدن پسر پدر را صحیح است و کار بسیار خوبی می باشد .

خوب و اما باید اینطور جمع کنیم و بگوئیم که مراد از ملک در لا عتق إلا فی ملک و لا بیع إلا فی ملک همان معنای لغوی یعنی تسلط و اختیار داشتن بر مملوک می باشد (مثل لا أملك إلا نفسي و أخی) نه آن ملکیتی که ما در فقه از آن بحث می کنیم لذا بیع پدر و مادر صحیح است و در نتیجه لا یعتبر فی البیع اینکه مشتری حتماً مالک مملوک باشد بلکه همینقدر که به مملوک تسلط پیدا کند و تحت اختیارش قرار بگیرد کافی است ، بقیه بحث بماند برای جلسه بعد انشاء الله ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً وصلی الله علی

محمد و آله الطاهین

بایع فضولتاً مبیع را از طرف مالک می فروشد نیز با اینکه بایع مالک مبیع نبوده ولی شارع مقدس فرموده اگر بعداً مالک اجازه بدهد بیع صحیح می باشد پس : « لا یعتبر فی البیع أن یکون البایع مالکاً لما بیع . »

همچنین در بیع معتبر نیست که مبیع حتماً مملوک باشد زیرا در بعضی از جاها مبیع مملوک نیست ولی بیع صحیح است مثل فروش مال ذکوی (که مال خداست) توسط حاکم شرع که مالک آن نیست بلکه فقط متصدی فروش آن می باشد و حتی گاهی حاکم شرع مالک چیزی که می خرد نیز نمی باشد مثل چیزی که در مقابل فروش مال ذکوی خریده مثلاً فرض کنید در مقابل فرشی برای مسجد خریده که در این دو صورت حاکم شرع نه مالک آن مال ذکوی که فروخته می باشد و نه مالک چیزی که در مقابل آن خریده است بنابراین : « لا یعتبر فی البیع أن یکون المبیع مملوفاً لأحد . »

همچنین در بیع معتبر نیست که مشتری مالک آنچه که می خرد باشد مثلاً بیع پدر و مادر صحیح است ولی هیچوقت انسان مالک آنها نمی شود یعنی همین مقدار که زیر سلطه و اختیارش باشند برای صحت بیع کافی است و لازم نیست حتماً مالک آنها باشد ، البته بعضی ها گفته اند که آناما مالک آنها می شود و بعد آزاد می شوند ولی خوب حضرت امام (ره) و فاضل ایروانی و مرحوم حاج آقا رضای همدانی و غیرهم من الفقهاء ملکیت آناما را رد کرده اند و گفته اند که شرع مطلقاً مالکیت فرزند بر پدر و مادر را قبول نکرده .

بنده عرض می کنم که ملکیت در اینجا به آن معنایی که در ذهن ماست و در بیع لازم است نمی باشد بلکه فقط به معنای اختیار و سلطه داشتن بر مبیع می باشد مثل کلام حضرت موسی در سوره مائده که به خداوند متعال گفته : « قال یا ربّ إنی لا أملك إلا نفسي و أخی » و از طرفی گفته شده : « لا عتق إلا فی ملک و لا بیع إلا فی ملک » و باز از طرفی گفته شده : « لا یملك الإنسان عمودین » در حالی که بیع عمودین (پدر و مادر) صحیح است و خبر ۱۰ از باب ۷ از ابواب العتق که در جلد ۱۶ وسائل ۲۰